



سحر آزاد

کیارنگ علایی، متولد۱۳۵۵ در مشهد، عکاسی را به‌صورت خودآموخته دنبال کرده و از سال ۱۳۸۶ در دانشگاه فردوسی مشهد در مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد تدریس می‌کند. او البته پس از تجربه ۱۰ساله فیلمسازی به عکاسی روی آورده و تاکنون تجربه داوری جشنواره‌های مختلف عکس را برعهده داشته است. علایی همچنان که خودش هم می‌گوید با وجود اینکه شرایط اسکان در تهران را داشته‌اما به زادگاه خود وفادار مانده است تا بتواند تاثیرگذاری بیشتری داشته باشد. او در سال ۱۳۷۹ جشنواره عکس آماتوری «آبرنگ» را از سوی لابراتوری به همین نام در مشهد پایه‌گذاری کرد که پس از هشت‌دوره متوقف شد. علایی، هفته آخر فروردین، تازه‌ترین آثار خود را با عنوان «پرده دوم اتفاق» در گالری طراحان آزاد به نمایش گذاشت. هر چند دو سال قبل نیز نمایشگاهی از او با عنوان «حتی وقتی نمی‌دانیم» در همین گالری برگزار شد که در ژانویه۲۰۱۴ از سوی مجله پرباوت ایتالیا در قالب ویژه‌نامه عکاسی معاصر ایران معرفی شد. علایی در مدت برگزاری نمایشگاه در تهران به‌سر می‌برد و حتی آخرین روز نمایشگاهش هم بازدیدکنندگانی داشت. بیشتر آنها را دانشجویانی تشکیل می‌دادند که دوست داشتند در مورد نحوه عکاسی و دیدگاهی که به موضوع هویت داشته است، با او صحبت کنند. او نیز با صبر و حوصله به تمام سواالاتشان پاسخ می‌داد. بهانه گفت‌وگی ما هم با او همین نمایشگاه و دغدغه این‌روزهایش است:

❧ در «پرده دوم اتفاق» قرار است شاهد چه روایتی باشیم؟

عکس‌های این نمایشگاه بیشتر از آنکه روایتی را شامل شوند، برشی هستند از بازه‌ای از یک روایت بزرگ‌تر. ما با آن روایت در جامعه سروکار داریم و من در عکس‌هایم به صورت سمبلیک به برشی از آن روایت بزرگ‌تر اشاره کرده‌ام. آثار این نمایشگاه را بی این است که مخاطب را درگیر بازی‌ای کند که در آن به سرنوشت و اتفاقی که برای نمادهای فرهنگی جوامع انسانی افتاده است، فکر کند؛ به این دغدغه که به‌راستی نمادهای اجتماعی، فرهنگی در گذر زمان چه تغییری کرده‌اند؟ هویت آنها دست‌خوش چه تغییراتی شده است؟ و اصلا چرا انسان همیشه به چیزهایی که برایش عزیز است، صدمه می‌زند و مراقبت و مصونیت لازم را برای آنها ایجاد نمی‌کند.

❧ این دغدغه و تلنگر برای شما از چه زمانی آغاز شد؟

قطعا زندگی در یک نظام اجتماعی برای هر کسی اعم از شما که خبرنگار هستید تا من که عکاسی می‌کنم یا یک شهروند، چنین دغدغه‌ای را به‌وجود می‌آورد. در مسیری که به خانه می‌رویم پلاکاردها و پرچم‌های زیادی می‌بینیم، ذهن ما به‌تدریج دارای موضع می‌شود و این سوال پیش می‌آید که چرا شهرها به‌خصوص تهران اینقدر برچسب خورده‌اند و این برچسب‌ها چه هویتی را برای مخاطب شهروند بازی می‌کنند. این دغدغه به طور واضح از عناصری می‌آید که در نظام اجتماعی برجسته شده‌اند. هر شهروندی دوست دارد بداند چرا این عناصر برجسته شده‌اند. خاستگاه آن چیست، چرا یک مفهوم برای ما یکباره متولد می‌شود، به شکل‌های مختلف استفاده می‌شود، در تربیون قرار می‌گیرد، وارد خانه‌های ما می‌شود، رسانه‌ها آن را چندباره مطرح می‌کنند و ناگه یکباره مورد فراموشی قرار می‌گیرد. این تضاد، برایم تلخ بود. آنچه بیشترین انگیزه را برای تولید این مجموعه بود من ایجاد کرد، شکل تضادگونه این نمادهای فرهنگی بود که در سال‌های اخیر احساس کردم آنها میان فعلیت و منفعل‌بودن، امکان و ناممکن گرفتار آمده‌اند، در میانه قرار گرفته‌اند، دچار کم‌توجهی شده‌اند، مردم به آنها توجهی ندارند. هویت و ارزش واقعی آنها برای مردم روشن نیست. مجموعه اینها من را وادار کرد که به این موضوع فکر کنم و در نهایت به طرح کلی این نمایشگاه رسیدم.

❧ مضامین اجتماعی به حد کافی پیچیده هستند و وقتی به صورت انتزاعی هم مطرح شوند، پیچیده‌تر می‌شوند. چرا سعی کردید از شیوه انتزاعی برای بیان این موضوع استفاده کنید؟

انتزاع با ماهیت ذاتی واقع‌گرای هنر عکاسی در جدالی همیشگی است. در هنر انتزاعی ما می‌توانیم یک تکه را از واقعیت موجود جدا کنیم و آنگاه آن را به شیوهای غیرمعمول بازنمایی کنیم. از بدو پیدایش کوبیسم در اروپا این دغدغه به اشکال مختلف وجود داشت. این برخورد نوین با حجم و فرم مورد علاقه من است و اگر چه این عکس‌ها هرگز به‌طور مستقیم نمی‌توانند عکس انتزاعی نام بگیرند اما در فضای آنها به انتزاع گرایش داشته‌ام و شما خیلی خوب به آن اشاره کردید. در این پروژه من کوشیدم بخشی از یک موضوع اجتماعی را به بیانی انتزاعی نزدیک و آن را از ماهیت مستندش خارج کنم.

❧ با اینکه مفاهیم آثار تان به زندگی اجتماعی برمی‌گردد اما فضاهای خارج از شهر رخ داده‌اند مثل بیابان. این مکان چه تأثیری می‌توانست روی کلیت کار تان بگذارد؟

شهر همیشه تریبونی برای بیان طبقه متوسط بوده است. وسیله‌ای بوده برای ابراز وجود و تجلی افکار آن دسته از طبقه متوسط که تریبون‌های عظیم و رسمی ندارند. شهر، آوردگاهی است که با بشر رشد کرده و الزامات و قواعد آن را ساکنان آن می‌سازند. جای واقعی این نمادها که من در عکس‌هایم استفاده کرده‌ام در دل شهرها است. همیشه وقتی به شهرهای کوچک یا حتی روستاها سفر می‌کنیم در بدو ورود با تجمعی از این المان‌ها و نمادهای مواجه می‌شویم که به‌گونه‌ای پیشانی آن شهر یا روستا هستند و اتفاقات مهم فرهنگی آن منطقه را نمایان می‌کنند. اما من آنها را به بیرون شهر بردام و از شهر جز چراغ‌هایی کم‌بسو در اقی، به نمایش نگذاشتم.ام این دگرگونی از یک‌سو رانده‌شدن و مهجورماندن این نمادها را نشان می‌دهد و از سوی دیگر عدم قریب انسان شرنشین معاصر را با هویت واقعی این نمادها.

❧ در نمایشگاه قبلی تان هم عکس‌ها بدون حضور انسان بود. این نمایشگاه هم چنین ویژگی‌ای داشت و حتی نبوشا توکلین در بروشور نمایشگاه به این مساله اشاره کرده است. تأکید شما از اول اینگونه بود که در این مجموعه نیز انسان‌ها به صورت مستقیم حضور نداشته باشند یا اینکه اتفاقی چنین‌شد؟ غیاب برای من همیشه بیش از حضور سوال‌برانگیز است. در داستان‌نویسی نیز می‌کوشم چیزهایی را که می‌خواهم در داستان بگویم، در متن هرگز نگویم تا شنیده شوند، درست شنیده شوند و تأثیر گذار باشند. اما فکر می‌کنم پاسخ به این سوال را می‌توان از دو جنبه دیگر نیز بیان کرد: اول روحیات خود صاحب اثر که در آثار منتقل می‌شود. یعنی یک روحیه انسان‌گریز که بیشتر تمایل به مکنشفه درونی و زیستن در خلوت خویش را دارد. نکته دوم پیام تلویحی است که در این مجموعه دنبال می‌کردم، یعنی؛ طردشدگی. به این دلیل اثری از جامعه انسانی به معنای

کیارنگ علایی:

غیبت بیشتر از حضور سوال برانگیز است



عکس: سحر آزاد

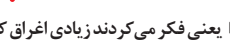
مجموعه،رفت‌وآمدها و دیالکتیک‌ها نمی‌بینیم. انگار انسان‌ها کارهایشان را کرده‌اند و رفت‌اند و عناصر اصلی مجموعه من تنها مانده‌اند؛ چیزی شبیه انگارهایی که آلفرد هیچکاک در فیلم «پرنده‌گان» خود به نمایش گذاشت. در انتهای آن فیلم، انسان‌ها مجبور به مهاجرت می‌شوند و این پرندهگان هستند که بر انسان غلبه پیدا می‌کنند.

❧ واکنش بازدیدکنندگان چگونه بود؟

مخاطبان برای من اهمیت فوق‌العاده‌ای دارند و آنها هستند که به‌تدریج با ایده‌ها و نظراتشان مسیر مرا روشن می‌کنند. شخصا معتقدم در فضاهای تجربی، اگر بازدیدکنندگان حدود ۴۰درصد با آثار رابطه برقرار کنند، آن اثر موفق بوده است. تقدفا در مورد این نمایشگاه نقدهای به‌شدت مثبت و به‌شدت منفی را دربر داشت. نمایش کارهایی که با موضوعات ایدئولوژیک سروکار دارد و نشانه‌های مستقیم ایدئولوژیکی را بر سر مخاطب می‌ریزد در جامعه ما مثل راه‌افتن روی یک طناب نازک است که ممکن است تو از هر دو سووی این طناب بیفتی. اما من به کار خودم اعتقاد کافی دارم. در حقیقت به خوشامد فضاهای خارج از کشور عکاسی نمی‌کنم. تنها و تنها به‌خاطر کشف خودم، عکس می‌گیرم و چیزی مهم‌تر از کشف خودم برایم نیست. بی‌اعتنا به الزام‌های مرسوم و متعارف این سال‌های عکاسی معاصر ایران هستم. کارهایم نه چاپ بزرگ دارند و نه قاب نفیس و نه موضوعاتی هستند که این‌روزها زیاد در فضای عکاسی معاصر ایران می‌بینیم. این عکس‌ها صرفا ایده‌های من درباره اجتماع انسانی هستند. نقد من به اجتماع انسانی ندیاست. از قضاوت‌ها ترسی ندارم، چراکه می‌دانم اغلب افراد مرا بر اساس پیش‌زمینه ذهنی‌شان، نه بر اساس عکس‌هایم قضاوت می‌کنند. یعنی قضاوت‌شان بیش از آنکه درباره عکس‌هایم باشد درباره من دبیر جشنواره، داور و معلم است. یعنی همواره وجه دیگری از فعالیت من برای آنها قضاوت و پیشداوری را ایجاد می‌کند و به این دلیل می‌کوشم برآیند قضاوت‌ها را برای خودم در نظر بگیرم. افراد بسیار زیادی پس از دیدن کارهای نمایشگاه خیلی هیجان‌زده شدند و حتی پنج یا شش‌بار به دیدن نمایشگاه آمدند و کسانی هم بودند که اصلا کارها را نپسندیدند، چون فکر می‌کردند کارها گل درشت و واضح هستند.



آثار این نمایشگاه در پی این است که مخاطب را درگیر بازی‌ای کند که در آن به سرنوشت و اتفاقی که برای نمادهای فرهنگی جوامع انسانی افتاده است، فکر کند؛ به این دغدغه که به‌راستی نمادهای اجتماعی، فرهنگی در گذر زمان چه تغییری کرده‌اند؟ هویت آنها دست‌خوش چه تغییراتی شده است؟



❧ یعنی فکر می‌کردند زیادی اغراق کردید؟

بله. در حالی که اغراق به کارفته کاملا عمده‌انه است. من می‌خواستم وجه کاملا نمایشی و مستقیم المان‌ها را نمایش دهم؛ وجهی که در شهر زیاد دیده شده است.

❧ شما ساکن مشهد هستید اما در تهران نمایشگاه برگزار می‌کنید که مستلزم هزینه‌های زیادی برای خودتان است. با اینکه در فضای عکاسی مشهد شناخته شده‌اید و با جشنواره آبرنگ در حوزه عکاسی شهر تان تأثیر گذاشته‌اید، چرا اثر جیع می‌دهید در تهران نمایشگاه بر پا کنید؟

سال‌هاست با برگزاری کارگاه، تدریس و داوری در شهرستان‌های مختلف فعالیت می‌کنم اما اینها باعث نشده‌است مثل خیلی‌های دیگر به تهران مهاجرت کنم اگرچه شرایط نقل‌مکان به تهران برای من خیلی فراهم است و در تهران می‌توانم راحت‌تر کار کنم. برای اینکه در شهرهای کوچک بیش از تشویق، فحش می‌شنوم و با حسادت‌ها و تنگ‌نظری‌های بسیار مواجه هستم. اینها

تجسمی

ژوژمان

نکاتی درباره عکس‌های کیارنگ علایی

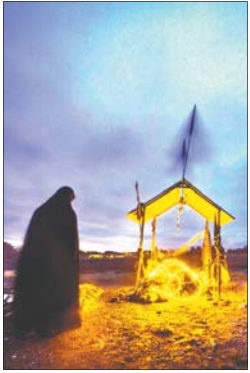
به بازی گرفتن نگاه انسان به «هویت»



نبوشا توکلینا عکاس

در مجموعه «پرده دوم اتفاق» به‌ندرت می‌توان سراغی از انسان گرفت. در این مجموعه عمدتا موضوعاتسی را می‌بینیم که در مرکز قاب متمرکز شده‌اند و فاصله‌شان با لنز دوربین- خود عکاس- زیاد است. تعبیر چنین فاصله‌ای در ترکیب با غیاب نسبی انسان می‌تواند عدم قربایت عکاس با سوژه و تلاش او در مستندسازی- صرف آن باشد. در حقیقت عکاس با تاباندن نور براین سوژه‌های عمدتا غیرانسانی قصد مطرح کردن آنها و طرح سوال درباره آنها را دارد؛ اما سؤالاتی که عمده‌انه به آنها پاسخ نمی‌دهد. عکس‌های کیارنگ در این مجموعه، آبستن مفاهیم برگرفته از «هویت» و چالش‌های پیرامون آن هستند و با اینکه در آنها کمتر می‌توان خود انسان را مشاهده کرد، اما تم اصلی‌شان به بازی گرفتن نگاه انسان به مفهوم «هویت» است.

در یکی از عکس‌های این مجموعه شاهدزمینی باآفتابگردان‌های سوخته



و منقوش به ردپای انسان‌ها هستیم؛ جایی که مردم در آن حضور داشته و بر آن پا گذاشته‌اند. نور و حضور آن به شکلی که در این عکس دیده می‌شود، نماد بین‌المللی سرور و امید به شمار می‌آید اما تصویری که در این قاب به ثبت رسیده زمینی بیمار است که با وجود شرح‌رحم‌بودن، گویی هنوز به ترمیمش امیدهی هست. در عکس دیگری از این مجموعه آلودک کوچکی را می‌بینیم که یک‌ه و تنها بر پهنه دشتی وسیع قرار گرفته است. این ابرّه اشارتی است به تنهایی سرشت انسان، شاید او به‌طور مطلق تنها نباشد اما زندگی بشر و تنهایی دو مفهوم درهم آمیخته و تفکیک‌ناپذیرند. این تصویر سوویه دیگری نیز دارد: اینکه هریک از ما چگونه می‌کوشیم زندگی خود را در میان اقیانوس مظاهر زندگی شهری برجسته سازیم و از آن بیرون بکشیم. در عکس‌های مجموعه «پرده دوم اتفاق» سوژه‌ها به گونه‌ای در فضا و محیط‌رها شده‌اند و آنچنان در تاریکی به دام افتاده‌اند که ناخودآگاه این سوال در ذهن بیننده شکل می‌گیرد که آیا به سوژه‌ها همان گونه که به تصویر کشیده شده‌اند، نگاه می‌شود؟ آیا تصویر رای‌اشده از آنها با چیستی‌شان تطابق دارد یا از آن فاصله گرفته است؟ اگر اجسام در این عکس‌ها به‌عنوان نمادها یا وجهی از نیازها و گرایش‌های مادی و معنوی انسان انگاشته شوند، در آن صورت آنچه توجه بیننده را به خود جلب می‌کند

بالاتکلیفی‌شان است: رهاشدگی در گرگ و میش، یعنی آستانه غرق‌شدن در تاریکی مطلق (مردن) یا خروج تدریجی از آن (تولد دوباره). شاید برداشتی کلی از عکس‌های کیارنگ می‌تواند چشم‌انداز- آن هم بدون حضور انسان- بسیار بهتر و در قالبی بکرتر قصه‌های ناگفته یک سرزمین و مردمانش را بازگو کند.



پاسپارتو

«قضاوت در هنر» در گفت‌وگو با سمیرا علیخانزاده: داوری اثر هنری غیر ممکن است

طاهره شعاعی

سمیرا علیخانزاده از فعال‌ترین هنرمندان زمان ماست. او همواره بر اهمیت نمایش آثارش واقف بوده و از قرارگرفتن در معرض قضاوت استقبال کرده است. دامنه فعالیت او از نقاشی تا اینستالیشن و گاه سایر رشته‌های هنری را دربر می‌گیرد. سمیرا علیخانزاده سال گذشته عضو هیات انتخاب منتخب نسل نو بود که توسط گالری هما برگزار شد. امسال نیز او عضو هیات انتخاب نخستین فراخوان تجسمی ورسوس است تا برای دومین سال پیاپی داوری در یک رخداد هنری را تجربه کند. به‌عنوان عضو هیات انتخاب نخستین دوره ورسوس و او باید آثار هنری هنرمندان زیر ۳۰سال را انتخاب کند. به بهانه همین تجربه جدید با او به گفت‌وگو نشستیم. در این گفت‌وگو سمیرا علیخانزاده در بساب داوری صحبت می‌کند: درباره مشکلات قضاوت اثر هنری و تأکید می‌کند سخت است که هم هنرمند باشی و هم در جایگاه قضاوت هنرمندی دیگر بنشینی و شاید مشکل‌تر از همه راهنمایی هنرمندان جوان‌تر باشد، کاری که او خود را آماده انجامش می‌داند:

❧ به عنوان یک هنرمند چقدر این فرصت را یافته بودید تا در جایگاه قضاوت آثار هنری دیگران قرار بگیرید؟

طبعاً هر کس در برابر هر اثر هنری، فرقی نمی‌کند، نقاشی، مجسمه، شعر، فیلم و… ناخودآگاه در ذهن خود به قضاوت می‌نشیند و مثلاً به این نتیجه می‌رسد که از این کار خوشم می‌آید یا نه! پس همه ما همیشه به‌نوعی کارهای دیگران را قضاوت می‌کنیم. اما به‌صورت رسمی، سال قبل عضو هیات انتخاب آثار منتخب نسل نو بودم که گالری هما برگزار می‌کند. امسال هم برای انتخاب آثار نقاشان زیر ۳۰سال با عنوان ورسوس دعوت شدم و پذیرفتم.

❧ قضاوت آثار دیگران چقدر مشکل است؟ آیا اصولاً برای این قضاوت‌الگوی داری یا نه؟

اساساً داوری اثر هنری بسیار مشکل و حتی می‌شود گفت، غیرممکن است چرا که برخلاف مثلاً داوری پربتاب ورژه، معیار دقیقی برای اندازه‌گیری برتری یک اثر نسبت به اثر دیگر وجود ندارد. داوری در هنر بسیار نسبی است، برای مثال ممکن است چند هنرمند در جشنواره کن، نخل طلا را به فیلمی خاص بدهند، اما فارغ از این، همیشه افرادی هستند که نظر متفاوتی دارند. داور اصلی زمان است. بعضی از همین فیلم‌ها بعد از چند سال فراموش می‌شوند، ولی برخی دیگر که شاید در زمان خودشان، چندان توجهی را جلب نکرده باشند، سال‌ها بعد ارزش‌هایشان کشف می‌شود و از این نمونه‌ها در مورد شعر و قصه و… هم بسیار می‌توان سراغ گرفت. در زمینه هنرهای تجسمی و در اینجا نقاشی هم ماجرا بسیار پیچیده و بغرنج است. واقعا نمی‌شود الگوی دقیقی را برای داوری یک نقاشی در نظر گرفت. البته نه اینکه دست‌مان کاملاً خالی باشد. به هر حال نقاشی هم یک ابزار بیانی است و القا و دستور زبان خودش را دارد و شناخت این عناصر کمک می‌کند تا ارزش‌های احتمالی یک اثر با ضعف و کاستی‌های آن تا حدودی برای افراد آشنا به این زبان، قابل تشخیص باشد.



به هر صورت معتقدم در یک بررسی رسمی- مثلاً همین فراخوان سالانه تجسمی ورسوس که قرار است من هم در انجامش شرکت کنم و تعداد محدودی نقاشی را از میان تعداد زیادی از آثار اسال‌ی انتخاب کنیم، باید به چند نکته اصلی توجه کنیم که برای من از همه مهم‌تر نوآوری و تسلط تکنیکی برای بیان موضوع موردنظر هنرمند است. تجربه قبلی (منتخب نسل‌نو) تعدادی از شرکت‌کنندگان تحت‌تأثیر استادان خود یا هنرمندان شناخته‌شده قرار داشتند که خب، این امتیاز مثبتی برای یک اثر محسوب نمی‌شود. یا در بعضی کارها شاب‌زدگی و حتی سلخ‌تگی دیده می‌شد. نقاش باید مطمئن شود که کارش به آن درجه از پختگی و کامل‌شدن رسیده باشد، بعد آن را رایانه کالا و خامی و تعییف‌بودن کار به وضوح آشکار می‌شود. علاوه بر اینها مساله مقایسه آثار با همدیگر هم به نظر من معیار ناگزیری است که باید رعایت شود. در انتخاب آثار باید دید در مجموعه کارهای رای‌اشده، کدام نسبت به دیگری از خلاقیت و جسارت و پختگی بیش‌تری برخوردار است و سرانجام تعدادی اثر که از طرف برگزارکننده تعیین می‌شود صرفاً در مقایسه با دیگر آثار انتخاب شوند تا داوران از میان آنها مثلاً سه اثر را به عنوان اثر برتر برگزینند.

❧ اصولاً چقدر آثار هنرمندان دیگر، به‌خصوص جوان‌ترها را تعقیب می‌کنید؟

سعی می‌کنم اغلب نمایشگاه‌هایی که در تهران برگزار می‌شود را ببینم و کارهای هنرمندان را پیگیری کنم. البته به علت تعداد زیاد گالری‌ها- که باعث خوشحالی است - واقعا امکان سرزنن به همه آنها برایم مقدور نیست. اما همیشه وقتی اتفاق خوبی بیفتد و نمایشگاه موفق‌ی برگزار شود، خبرش می‌پیچد و علاقه‌مندان را به خودش جلب می‌کند؛ حتی اگر کار یک هنرمند جوان و تازه‌کار باشد. همین‌ها باعث می‌شود که کنجکاو دیدن نمایشگاه بعدی او باشم و به دیدن آثار تازه‌اش نسل تازه‌ای به جامعه هنری ما اضافه شود.